

استراتژی مردهی و نقش قدرت

از آن هنگام که چشم آدمیزاد بر این جهان رنگارنگ باز می‌شود، تصاویری هرچند شوم، هرچند نیک، لحظه به لحظه زندگی او را فرا می‌گیرد. آن چنان نسبت به هستی و سیاه‌روزی دامن‌گیر آن، مایوس و دل‌کنده می‌شود که زبانی جز فحش و ناسزا، برایش پذیرفته نیست. دردمندی‌ها و مظلومیت‌ها چنان فکرش را اشغال می‌کند که دیگر توان و یارای دیدن واقعیت‌های زیبا را نخواهد داشت. این مرض مسری جوامع انسانی سنت و البته ریشه در کینه و انتقام دارد. بدبینی هم چون غده‌ای سرطانی در بافت‌ها و نسج‌های انسان ریشه می‌دواند و او را نسبت به جهان پیرامون، خشک و بی‌حس می‌کند. دیگران را در دنیای فریب می‌یابد و هیچ راه‌کاری را حلال ارتباط اجتماعی خویش نمی‌بیند. این نگرش مالیخولیایی چنان او را دربر می‌گیرد که اندیشه‌ی اجتماعی‌اش مختل و به حیوانی، محبوس در قفس تنهایی خویش، بدل می‌شود. این جا آغاز درون‌گرایی و بریدن از جهان پیرامون است و نقطه‌ی نابودکننده‌ی حیات پرمعنای انسانی.

حقیقت‌های تلخ تاریخی مزید بر علت است. تاریخی که پر از قتل‌ها، خونریزی‌ها و قدرت‌طلبی‌های ددمنشان و سلاطین جاه‌طلب بوده و هست. از آن دوره که آریایی‌ها، سکاها، هونها، عرب‌ها، مغول‌ها، ترک‌ها در آسیا و «بازار»‌های وحشی در حوالی آلمان و انگلستان و فرانسه‌ی امروزی، جاجوش کرده بودند و سپس آن زمان که کریشتنا، بودا، زرتشت، مسیح، کنفوسیوس، لائوتسه و مانند آن‌ها، برای اصلاح اجتماع پا به عرصه وجود گذاشتند تاکنون که سیاستمداران برای سود خود نیمی از تولید گندم را به اقیانوس می‌ریزند، با وجود تمام جنبش‌های خلتی و حرکت‌های مردمی باز هم پرده پرده‌ی نقش ویران‌گران، جان‌تران و خونخوران مبرهن است. از زمان کنفوسیوس چنین نقل است: «در هنگام مهاجرت از شهر «لو» به شهر «چی» به زن سالخورده‌ای برخورد می‌کند که در بیابان بر روی گوری نشسته بود و زاری می‌کرد. چون علت را از وی می‌پرسد، زن پاسخ می‌دهد: «پدرشوهرم در این مکان گرفتار حمله‌ی ببر

شد و دار فانی را وداع گفت. سپس شوهرم نیز در همین مکان به چنگال بیر گرفتار آمد و مرد. این جا قبر پسرم است که او نیز سرانجام گرفتار حمله‌ی بره‌ها شد. «کنفوسیوس از او می‌پرسد: «پس چرا هم چنان در چنین مکان خطرناکی نشسته‌ای؟» آن زن در پاسخ می‌گوید: «زیرا در این جا حاکم ستمگری حکمرانی نمی‌کند».

همانطور که ملاحظه می‌فرمایید ظلم و ستم حاکمان حتا از سالیان بسیار دور نیز بزرگترین مایه‌ی خوف و وحشت و تنگ آمدن زندگی مردم بوده است و هرچه به پیش می‌رویم این حالت شدیدتر می‌شود. گاهی مطالبی درباره‌ی دوران‌های سابق تاریخی می‌خوانیم که به نظر می‌رسد از روزگار ما بهتر بوده‌اند و حتا در آن زمان‌ها تمدن و فرهنگ پیش‌تری وجود داشته است. در این موارد است که انسان به تردید می‌افتد که آیا دنیای ما به پیش آمده و ترقی یافته یا این که عقب رفته و بدتر شده است؟

این حقیقتی است که در روزگار گذشته دوران درخشانی در بسیاری کشورها از جمله مصر، یونان، ایران و جاهای دیگر وجود داشته است. برای نمونه در همین ایران، آن زمان که ما بالاترین تمدن جهان را داشیم بسیاری از کشورهای پیشرفته‌ی امروز در شرایطی اسف‌بار و توصیف‌ناپذیر به سر می‌بردند. هنگامی که ما دانشمندانی مانند خوارزمی، ابوعلی سینا، رازی، بیرونی و خیام نیشابوری را داشتیم، اروپا تیمه و حشی بود. کتاب «قانون» ابن سینا تا سده‌ی ۱۸ کتاب درسی دانشکده‌های پزشکی و «جبر و مقابله»ی خوارزمی پایه‌ی علوم ریاضی در غرب بود و اکنون بسیاری از این کشورها دچار انحطاط شده‌اند و عقب رفته‌اند. اما حتا این حقیقت نباید ما را مایوس و مکدر سازد.

در یکی از کتاب‌های سانسکریت شعری است با این مضمون: «باید فرد را در راه خانواده، خانواده را در راه فرقه، فرقه را در راه کشور و تمامی دنیا را به خاطر روح خدا ساخت.» آنچه از این شعر مستفاد می‌شود، تعاون و همکاری با دیگران و فداکاری در راه هدف‌های بزرگ‌تر و خیر و مصلحت عالی‌تر است.

جهان در حال تغییر است و ما انسان‌ها باید خود را با این تغییر همسو سازیم. عده‌ی بسیاری وجود دارند که نمی‌خواهند بپذیرند دنیا در حال تغییر و تحول است. هیچ تصور تازه‌ای در آن‌ها راه نمی‌یابد. هیچ چیز به اندازه‌ی اندیشه آن‌ها را به وحشت نمی‌اندازد. اما دنیا همواره بر میل آن‌ها حرکت نمی‌کند. آن‌ها که در قصرهای سنگی و پر قدرت خود جا خوش کرده بودند و در پناه باروهای استوار ظلم و جبر، سلطنتی جاویدان را در خواب می‌دیدند، هیچ‌گاه باور نمی‌کردند که این ستون‌های استوار روزی هم چون شن و ماسه سست و لغزان شود و بر زمین بریزد. سیر انقلاب‌ها و جنبش‌های مردمی گویای این واقعیت است. به قول شاعر اگر جلادها

بودند مردم‌گش، از آن‌ها بیش‌تر گردان انسان دوست جنیدند و به بازوی خویش سینه‌ی پولاد را سنبیدند...

آن هنگام که غزنویان و خواجه نظام‌الملک، «قرمطی» را آزار می‌دادند یا امیر تیمور گورکان و میرانش چون «میران‌شاه»، رهبران جنبش حروفیه، چون «مولانا فضل‌اله نعیمی»، و شاه‌رخ، برادر میران‌شاه، «احمدی» و «خواجه عضدالدین» را از هرات تا شروان قتل‌عام کرد یا خسرو پرویز و انوشیروان جنبش مزدکیان را به خاک سیاه نشان‌دند یا آنگاه که افشین و عباسیان جنبش بابک خرم‌دین را نابود کردند و بابک را خلع‌ید کردند، هیچ‌گاه فکرشان به این مساله قد نمی‌داد که روزی مقهور ظلم و جفای خویشان می‌شوند.

قدرت ناشی از اراده‌ی اقلیت حاکم پدیده‌ای شوم و ضدانسانی است که بارگه‌های جهل مردم، گستاخ‌تر می‌شود و پر و بال بیش‌تری می‌یابد. هیچ چیز دردناک‌تر از این نیست که جاثران، جفای خود را با ریشه‌های جهل مردم توجیه کنند. در لحظه‌ای که نیاز مبرم به پیشرفت احساس می‌شود، دانشمندان مملکت به جان خویش بیفتند و با حرف‌های گذری، روزگار را بر دیگران تیره و تار کنند. برای نمونه محمد غزالی، ابن سینا، دانشمند برجسته‌ی ایران‌زمین را کافر خطاب کرد و باعث سیه‌روزی و آوارگی این فیلسوف گرانقدر شد.

آن زمان که دادگاه‌های انگیزسیون (تفتیش عقاید) در سده‌های میانه آغاز به کار کرد و برجسته‌ترین فلاسفه و دانشمندان، جام سکوت را سرکشیدند هرگز گمان نمی‌رفت که رنسانس، حکومت مطلق‌گرا و متحجر کاتولیک را زیر و زبر کند. آن زمان که اسکولاستیست‌ها، ساعت‌ها وقت خویش را تلف می‌کردند تا ثابت کنند بر نوک سوزن چند فرشته می‌تواند بر قصد یا آن لحظه که گالیله در جدال با حریف ارسطویی خود به جبر منکر وجود پستی و بلندی در سطح کره‌ی ماه می‌شد، این‌گونه به نظر می‌رسید که دیگر شرایط، راه به جایی ندارد. اما در همه‌ی موارد سرانجام خشم و مبارزه‌ی مردم وضع را تغییر داده است. چه ساده‌انگارند آنان که گمان می‌برند با مثنی دروغ و سف‌سطه یا با جبر و جلاد مثنی، سلطنتی جاویدان خواهند داشت.

این واقعیت که حکومت‌های مبتنی بر جبر و استبداد و خودکامگی در نهایت مضمحل

۱. گویند در دوره‌ای، نظر کلیسا و علمای وابسته به آن چنین بوده است که سطح کره‌ی ماه صاف و صیقلی است و هیچ پستی و بلندی ندارد تا این که گالیله با کمک تلسکوپ توانست سطح این سیاره را به روشنی مشاهده کند و به کلیسا نشان دهد که سطح ماه نیز مانند زمین پر از پستی و بلندی است. اما در این جدال حریف ارسطویی وی برای رهایی از زیر بار چنین واقعیتی از ماده‌ای نامرئی در سطح ماه سخن به میان آورد که گویی این ماده پستی‌های ماه را پر کرده و سطح آن را صیقلی می‌کند. گالیله نیز با رندی پاسخ وی را داد و گفت: من نیز به وجود چنین ماده‌ای معتقدم تنها فکر می‌کنم به جای آن که پستی‌ها را پر کند، بر ارتفاعات ماه افزوده است و پستی و بلندی‌های آن را افزایش داده است.

می‌شود و فرو خواهند پاشید به آن معنا نیست که بشر در تمام این دگرگونی‌ها موفق بوده است و تمام انقلاب‌ها و فرمایشیون‌ها به انجام رسیده یا به نقطه‌ای مطلوب نایل آمده است. زیرا تحول و توسعه‌ی سیاسی، فرهنگی و اجتماعی مانند هر مقوله‌ی دیگر، نسبی است و به شرایط مختلفی از جمله سطح فرهنگ و آگاهی‌های مردم، تجربه‌های سیاسی گذشتگان، وضعیت ژئوپلیتیک و حتا شرایط آب و هوایی وابسته است. این‌گونه نیست که بتوان برای همه‌ی دوران‌ها و همه‌ی منطقه‌های جغرافیایی و تمام فرهنگ‌ها یک نسخه پیچید. برای نمونه پس از شکل‌گیری رنسانس و فرو ریختن پایه‌های حکومت کلیسا، با وجود تمام مزایایی که نصیب بشر شد، نمی‌توان مضرات و حوادث ناگوار پس از آن را پوشاند. با شکل‌گیری رنسانس، رومی‌ها طرد شدند ولی به جای آن‌ها یهودیان به نسبت رشد کردند. رنسانس نقطه‌ی قوتی برای انقلاب صنعتی و کشف روزافزون پیچیدگی‌های علمی به حساب می‌آید ولی از میوه‌های تلخ آن می‌توان به شکل‌گیری کاپیتالیسم نوزاد اشاره کرد. کاپیتالیسم و سرمایه‌داری که از نقطه‌ای بسیار خرد و ابتدایی آغاز و کم‌کم به شکل استعماری خود یعنی امپریالیسم بدل شد و مشکل‌کنونی جامعه‌ی بشری است.

در فرانسه نیز وضع به همین متوال بود. به طوری که با سقوط قلعه‌ی باستیل در ۱۴ ژوئیه سال ۱۷۸۹ و سقوط حکومت لویی و برگزاری جشن فدراسیون، انقلاب به تمامی اهداف خود نرسید. مجلس کنوانسیون شکل گرفت. مردم با ارتش هم‌پیمان شدند و برای یاری ارتش روزه گرفتند. تا کم‌تر غذا مصرف کنند و باقی را به صفوف جنگ بپارند. اما مدتی نگذشت که قانون‌هایی چون قانون «مظنونان» و قانون «بیست و دوم پرریال» تدوین شد. در قانون «مظنونان» روپسیر به خود حق می‌داد تا تمامی مظنونان به خیانت را دستگیر و اعدام کند. کسانی چون «کامیل دومون» (رهبر حمله به باستیل)، «فابر دگلانتین» (شاعر)، «فوکید تنویل»، «مارا» و مانند آن‌ها به گیوتین سپرده شدند.

با اعدام روپسیر انقلاب تمام شد و به جای کنوانسیون، هیات پنج‌نفری شکل گرفت و حکومت بورژوازی به راه افتاد. سرانجام هم ناپلئون بناپارت در برابر اعتراض‌های مردمی دستور سرکوب و گشودن آتش بر روی معترضان را داد و با یک «انگورچینی» حساب شده بر اریکه‌ی سلطنت نشست.

تاریخ به روشنی گویای این واقعیت بوده است که بسیاری از انقلاب‌ها به ضد خود یعنی «ضد انقلاب» بدل شده‌اند. تبدیل انقلاب به ضد انقلاب نباید انکارکننده و ویران‌کننده‌ی تمامی ثمرات انقلاب‌ها شود. چه بسا انقلاب‌هایی که به مقصود نرسیده‌اند ولی پله‌های بسیاری را در جهت توسعه‌ی فرهنگ سیاسی - اجتماعی جوامع پشت سر گذاشته‌اند. برای نمونه انقلاب مشروطه در ایران به سرعت از مسیر اصلی منحرف شد و به اهداف اصلی خود نیل پیدا نکرد،

لیکن نمی توان ثمرات اجتماعی، سیاسی، فرهنگی آن را بر نسل های بعد پوشاند. ظهور شعراء، داستان نویسان و محققان برجسته ای چون علی اکبر دهخدا، میرزاده ی عشقی، عارف، نیما یوشیج، ملک الشعرای بهار، صادق هدایت و مانند آنها با اندیشه های والای اجتماعی و سیاسی حاصل تغییر و تحول پس از دوران مشروطه بود. به طور کلی انقلاب مشروطه به تمامی اندیشه های پس از خود، شکل سیاسی و اجتماعی بخشید و روشنفکران معاصر را به یکی از ارکان جنبش مردمی بر ضد حکومت های خودکامه بدل ساخت.

حوادث تلخ تاریخی ذهن انسان را از مسیر درست و منطقی خود خارج ساخته و او را نسبت به تعاملات قدرت و امور وابسته به آن، بدبین می سازد. به طوری که قدرت را در هر شکل و با هر ریشه ای منفور می پندارد و از آن بیم و هراس دارد. قدرت با هر اندازه و میزانی که باشد هرگز نخواهد توانست جلوی عزم و اراده ی صفوف حق طلب مردم بایستد.

در دنیای کنونی ممکن است گمان برود، هیچ نیرویی جلودار هژمونی وسیع امریکا و اقمارش نخواهد بود. لیکن این تصور باطل است. امپریالیست ها با تمام قدرت سیاسی - نظامی که دارند نمی توانند آزادانه عمل کنند. امروز با صرف قدرت نمی توان پیش رفت. موانعی چون کنوانسیون های بین المللی، عهدنامه ی حقوق بشر که حاصل تلاش و جوشش مردم در سالیان متمادی است، چند قطبی شدن جهان، انقلاب های گسترده سده ی بیستم، دستان پر قدرت ایالات متحد را بسته است. تا آنجا که برای حمله به افغانستان ناچار است حمایت تمام کشورهای منطقه را جلب کند و با تاخیر وارد عمل شود. سخنرانی های مکرر بوش مبنی بر حمله به عراق و ایران، سرابی بیش نیست. چنانکه واکنش های جدی را در سطح جامعه ی آمریکا برانگیخت. نمونه ی آن مناظره ی آلبرایت با رایس (مشاور بوش) پیرامون سخنان بی محتوای جرج بوش است. این سخنان تبلیغی برای انتخابات میان دوره ای ریاست جمهوری آمریکا بود نه چیز دیگر. امپریالیست ها و تمامی خودکامگانی که به نوعی از سیاست های ضد بشری آمریکا پیروی می کنند به خوبی می دانند در دنیای امروز حرکت های جبری و خشن بُرد چندانی ندارد. سده ی بیستم بزرگترین تز برای اینان به حساب می آید.

سیاه و منحوس پنداشتن سیاست و تعاملات قدرت یک اشتباه فاحش است. مستبدان همواره با ترویج چنین اندیشه ای صفوف مردم را از دخالت در اوضاع دور و نسبت به حوادث پیرامون بی تفاوت می کنند. سیاست در اصل چیزی جز یک تعریف ساده نیست، لیکن آنچه به این تعریف ساده هویت می بخشد و کیفیت آن را رقم می زند، تاریخ و رفتار انسان ها در طول اعصار است. اگر کاستی ای به چشم می خورد این زاییده ی روش نادرست انسان ها بوده است. روشی که به جای روی آوردن به اصول انسانی و صلح آمیز از ابزارهای خشن و موزیانه سود جسته است.

بی شک در اجتماع انسانی طیفی از افراد نیک و بد را می توان دید. چرا همواره پست فطرتان

باید بر اریکه‌ی قدرت تکیه بزنند؟ چرا پاکان و مصلحان نباید نماینده‌ی جامعه‌ی انسانی در پیشبرد هدف‌های آن باشند؟ چرا همواره جنبش‌های خلق و حرکت‌ها و مبارزه‌ی مردمی توسط عده‌ای خودکامه در نطفه خفه می‌شود؟ چرا زبان شاعران در بند دوخته می‌شود؟ چرا سیل خون آزادی‌خواهان در هر سرزمینی به چشم می‌خورد؟ این‌ها پرسش‌هایی است که هر فرد موظف است به آن پاسخ دهد. اگر عده‌ای با سواستفاده از جهل و غفلت مردم حکومت را به دست می‌گیرند و ظلم و جفا می‌کنند، این به معنای زشت و عبث بودن سیاست نیست. سیاست می‌تواند انسانی و صلح‌طلب باشد. اگر نقصانی در کیفیت آن وجود دارد علت را باید در راحت‌طلبی خود جست‌وجو کنیم. در وسوسه و هوس‌های انسان را از میدان مبارزه و کوشش دور می‌کند و وی را به دست قضا و قدر می‌سپارد.

حل معمای شماره ۱۱ (یافتیم)

در هر بازی یکی از بازی‌کنان حذف می‌شود و چون باید ۳۶ بازیکن حذف شوند باید ۳۶ بازی انجام شود، این طور نیست؟

چند استراحت؟

اگر برای یافتن جواب مسئله از راه سخت وارد شدید و شروع کردید به رسم نمودارهای ممکن برای مسابقه‌ها ممکن است مترجه شده باشید هرطوری که نمودار را رسم کنید همواره ۴ استراحت خواهید داشت. تعداد استراحت‌های لازم، همیشه تابعی از n یعنی تعداد بازی‌گران است. چگونه می‌توان تعداد استراحت‌ها را محاسبه کرد؟

وقتی n را بدانیم، تعداد استراحت‌ها را می‌توان به روش زیر تعیین کرد. n را از کم‌ترین توان دو که از n بیش‌تر یا با آن مساوی‌ست کم کنید. این باقی‌مانده را به صورت دودویی (در پایه‌ی ۲) نمایش دهید. تعداد استراحت‌ها برابر است با تعداد یک‌ها در این نمایش دودویی. برای مسئله‌ی ما، ۳۷ را از ۶۴ (که 2^6 است) کم می‌کنیم و به دست می‌آوریم. ۲۷. در نمادگذاری دودویی داریم $27 = 11011$ که چهار ۱ دارد از این دوره‌ی مسابقه‌ها باید چهار استراحت داشته باشیم. اثبات درستی این الگوریتم عجیب، تمرین جالبی‌ست.

این نوع مسابقه‌های دوره‌ای را اغلب «مسابقات حذفی» می‌گویند و متناظر با آن چیزی‌ست که دانشمندان علوم کامپیوتری، الگوریتمی برای تعیین بزرگ‌ترین عضو مجموعه‌ای n تایی با مقایسه‌ی دویه‌دوی آنها، می‌نامند. همان طور که دیدیم برای تعیین بیشینه، به $n-1$ مقایسه نیاز داریم. ترتیب‌بندی (sorting) با کامپیوتر را می‌توان با مقایسه گروه‌های سه تایی، چهارتایی، پنج تایی، و بیش‌تر هم انجام داد. موضوع ترتیب‌بندی، آن قدر مسئله‌ی مهمی در علوم کامپیوتری‌ست که کتاب‌های کاملی درباره‌ی آن نوشته شده است. به سادگی می‌توانید مساله‌هایی عملی بیابید که در آن ترتیب‌بندی اهمیت داشته باشد. تخمین زده می‌شود که یک چهارم وقت کامپیوترهایی که در علم و تجارت به کار برده می‌شوند صرف ترتیب‌بندی می‌شود.